

## عصیان مدنی تنها راه حراست از دموکراسی و رسیدن به صلح

برافراختن پرچم طالبان در قطر و گشایش «دفتر سیاسی امارت اسلامی» موجب واکنش‌های همه‌جاگیر در کشور ما گردید. جامعه مدنی، گروه‌های سیاسی و ارگان‌های دولتی همه با این تصمیم مخالفت صریح و آشکارشان را ابراز داشتند. اما از سوی دیگر، این کار برای برخی‌ها موجب وجد و سرور شد. از خبرچینان انگلیسی که این پروژه را در سال ۲۰۰۸ طراحی کردند، تا مداراجویان امریکایی و برخی از کارگزاران اداره ناتوان اوپاما تا طالبان سیاسی مقیم کابل و دیوانگان سلطه نژادی که گمان می‌کنند، طالبان پاسداران حقوق پشتون‌ها اند، تا طالبانیست‌های شرمندوک همه به وجد آمدند. جانب دیگر قضیه، صف بستن طالبان در برابر کامره‌های تلویزیونی و مصاحبه سخنگویان آن‌ها با زیبارویان تلویزیون الجزیره بود. هنوز تصویر به دار آویختن تلویزیون‌ها و نوارهای موسیقی توسط طالبان، در برابر چشمان همگان است. طالبان که دختران معصوم ما را به جرم مکتب رفتن و سواد آموختن زهر می‌دهند، شلاق می‌زنند و می‌کشند، ادای تمدن‌گرایی در می‌آورند و به شکرانه پاکستان و قطر، خون ده‌ها هزار مرد و زن افغان را به سخره می‌گیرند. حضور طالبان، در برابر کامره‌ها با آن ادا و ردا، تداعی‌کننده دورانی بود که در این سرزمین شلاق، اعدام، شکنجه، تاراج و پنجاب همه حضور داشتند و کران تا کران میهن ما سکوت‌سان خونینی بیش نبود. کینه ریشه دار تاریخی در برابر فرهنگ و تمدن این سرزمین در واقعیت، مانفیسیت بربریتی است که در هیات طالبان، به‌سان طاعونی بر هویت کهن‌سال کشور ما هجوم می‌برد. تندیس‌های بودا، تاکستان‌های سوخته شمالی، دار و شکنجه و داروغه و اعدام و به تاراج رفتن دختران ما، همه یادآور طالبان و طالبانیزم می‌باشند. ویرانه‌های شمالی هنوز مرمت نشده‌اند، داغ‌های شلاق‌ها بر بدن نحیف مادران هنوز التیام نیافته اند و طنین صدای پای افسران پنجابی هنوز در کوچه‌های شهر جاری است که طالبان را دوباره، استعمار به سالون‌های بین‌المللی برگردانده است. و ننگ ما باد اگر بگذاریم که بار دیگر طالبان و پاکستان بر ما چیره شوند.

چه دولت و مردم افغانستان با «دفتر امارت اسلامی» طالبان مخالفت کنند و پرچم آن به زیر کشیده شود، گشایش دفتر سیاسی طالبان در قطر به گونه گریز ناپذیری، نخستین گام است به سوی ارتقای طالبان به یک جنبش سیاسی، دارای مشروعیت بین‌المللی. نخستین مشروعیت را به این گروه پیش از آن که مردم افغانستان به امتیازی دست یافته باشند، نمایندگان شورای عالی صلح و نمایندگان اپوزیسیون سیاسی افغانستان در پاریس اعطا کردند.

مردم ما در حسرت صلح و ثبات‌اند و شایسته است تا بعد از سه دهه به صلح و آرامش دست یابند. اما روند صلح بدین‌گونه که آغاز می‌شود، یک پروژه استعماری است و این پروژه محکوم به شکست است.

• در نوامبر ۲۰۰۸ انگلیس‌ها یک طرح را برای بازگرداندن طالبان به سیاست و مشارکت آن‌ها در قدرت دولتی در افغانستان طراحی کردند. این طرح در همان زمان توسط «۸صبح» افشا و نشر شد. این طرح، شامل زمان‌بندی بازگشتاندن طالبان به قدرت در ظرف دو سال می‌شد. آخرین مرحله آن برگزاری لویه جرگه و اصلاح قانون اساسی کشور بود. از آن روز به بعد، دیپلمات‌های غربی، به ویژه انگلیس‌ها، قدم به قدم مفاهیم و واژگان سیاسی را از مصوبات کنفرانس‌های بین‌المللی به‌منظور مشاطه‌ی سیمای طالبان، حذف کردند و موجب شدند از طالبان یک پروژه «شورشگر» در برابر یک دولت فاسد و بی‌قانون بسازند. در آن زمان، دیوید ملبن وزیر خارجه سوسیال دموکرات انگلیس مجری و پیش‌برنده این طرح در سطح دیپلماتیک گردید. شبکه‌های استخبارات انگلیس و رسانه‌های آن کشور در این راستا سرآمد همگان بودند.

سیاست‌مداران افغان نزدیک به پاکستان و انگلیس نیز به گونه خزنده اما نظام‌مند، در پیشبرد این طرح همکاری کردند. بدون شک که افتادن حکومت و سایر ارگان‌های دولت افغانستان عملاً در موضع دفاع از فساد و افشا شدن آلوده بودن بزرگان سیاسی و نظامی و اعضای خانواده‌های آن‌ها به سوءاستفاده بی‌مانند، موجب گردید تا برخی‌ها به آسانی بپذیرند که علت تروریزم طالبان، که به شکرانه تبلیغات غربی‌ها و از غرب برگشته‌ها به مقام خیزشگران ضد دولت ارتقا یافته بودند، تنها فساد تلقی شود. علت‌های اصلی دیگر، مانند هجوم‌های استخباراتی و مداخلات دولت‌های منطقه و هم‌چنین رادیکالیسم دینی به مثابه علت‌های اصلی تا حدودی از سرخط رسانه‌ها حذف گردیدند. چند نشریه‌ای معدود افغانستان، تلاش کردند تا با چنین طرح‌هایی به مقابله برخیزند، اما آشکار بود که صدای رسانه‌های «پیرامونی» کمتر شنونده دارد.

موج استعماری مشاطه‌گری سیمای خونین تروریزم از جانب جریان‌هایی که از درون حکومت رهبری می‌شدند، با توسل به غریزه قومی مورد حمایت قرار گرفت. غریزه همبستگی قومی، با آن‌که طالبان در دهسال گذشته بیشترین ستم‌ها را بر پشتون‌های افغانستان روا داشتند و پشتون‌ها بیشترین آسیب‌های انسانی، سیاسی و فرهنگی را از آن‌ها متحمل شدند، موجب برانگیختن حس همدردی قومی در برخی از افراد گردید. حسیات و غریزه یک بار دیگر بر عقلانیت چیره شد و طالبان «سالون‌پذیر» شدند. اپوزیسیون سیاسی در مانده نیز نه تنها نتوانست یک واکنش متحد را سازمان‌دهی کند، بلکه بخشی از آن در کنفرانس پاریس با طالبان مشترکا در پی اصلاح قانون اساسی شد.

• با آمدن ریچارد هالبروک، دیپلمات امریکایی، به صحنه سیاسی افغانستان، در سال ۲۰۰۸ روند تروریزم زدایی از هویت سیاسی طالبان، به گونه دیگری تقویت شد. هالبروک، دیپلماتی بود از یک دوران دیگر که افکار و آرای او در جهان جنگ سرد، به‌ویژه منازعات بالکان در جا زده بود. نخست وی تلاش کرد تا انتخابات افغانستان را با توسل به تبلیغات و دست‌اندازی‌های نمایندگان سیاسی‌اش در کابل، از طریق نهادهای گوناگون مهندسی کند. تقلب و جعل گسترده بسیاری از کاندیداها در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹، از یک طرف و سیاست‌گذاری‌های ناپخته‌ی نخبگان سیاسی همراه به ارج گذاشتن بیش از اندازه به توانایی‌های دیپلمات‌های امریکایی به وی امکان تبلیغات بیشتر را فراهم آورد.

مقاله‌ها، سخنرانی‌ها و کارزارهای انتخاباتی برخی از دوستان هالبروک در انتخابات ۲۰۰۹ ریاست‌جمهوری، نشان می‌دهند که چگونه او و تیم افغان و امریکایی همراه او، در مشاطه‌گری سیمای تروریسم موفق بوده‌اند. تروریسم که دلیل اصلی و تنها دلیل مشروعیت حضور جامعه جهانی در کشور ما می‌باشد، کم‌کم از گفتمان سیاسی افغانستان زوده شد. رسانه‌های جدی و منتقد طالبان نیز به شیوه مداراجویانه نو لیبرالی سیمای طالب را از تروریسم به مخالفان مسلح آرایش و پیرایش دادند. با آن‌که تلاش هالبروک برای مهندسی انتخابات افغانستان بی‌نتیجه ماند و با درگذشت او تا حدودی در رویکرد کوچک ایالات متحده در برابر افغانستان، تغییر رونما گردید، اما بقایای هالبروک در تیم امریکایی که روی دوسیه افغانستان- پاکستان کار می‌کردند، مانند بارنت روبین، کماکان باقی ماندند. و امروز هم، همین تیم است که با تمام نیرو تلاش می‌کند به طالبان مشروعیت سیاسی بخشد. این رویکرد در ساحت کوچک بدون شک که در هم‌سویی با سیاست بزرگ ایالات متحده در منطقه قرار دارد. برخی از سیاستمداران بالارتنه در کاخ سفید، و وزارت خارجه امریکا، از این سیاست حمایت می‌کنند. در متن این سیاست، قانون اساسی، حقوق بشر، حقوق زنان و دست آوردهای ده سال اخیر افغانستان بیشتر از شعارهای میان‌تهپی برای تحمیل توده‌های رای‌دهنده کشورهای غربی معنا و مفهوم ندارند. پی‌گیری گفتمان حضور کشورهای غربی در افغانستان در دو سال پسین نشان می‌دهد که تمام تلاش‌ها در واقعیت برای ارایه پاسخ به دو چیز صورت می‌گیرد. یکی، داشتن جای پای ارزان و بی‌خطر در این منطقه که از یک سو بتوانند پاسخده تهدیدهای القاعده و سایر تهدیدهای احتمالی برای کشورهای غربی باشد و از جانب دیگر بتوانند متن جغرافیایی را برای ناتو آماده داشته باشند تا در پگاه صف‌بندی‌های استراتژیک، ناتو بتواند به گلوگاه‌های مهم آسیا- پاسفیک دسترسی داشته باشد.

عزیمت از دموکراسی‌سازی و پذیرفتن گستره‌های بزرگ پر از تنش و عاری از دولت‌های موثر، از لیبیا تا سوریه و افغانستان همه نمی‌توانند معنا و تعبیری غیر از این داشته باشند. با چنین سیاستی و گریز از دموکراسی است که ایالات متحده می‌خواهد، حضور سیاسی و نظامی خود را در افغانستان و منطقه ارزان تمام کند. چنین سیاستی اگر برای ما وحشتناک است، اما برای سیاست‌گذاران قدرت‌های غربی معنادار و ارزان است. به‌ویژه اگر در نظر داشته باشیم که منطقه ما متن زمینی و اجتماعی بحران‌ها و فرصت‌های استراتژیک بسیار است. پاکستان به مثابه دولتی در حال فروپاشی، صاحب نیروی اتمی است که در صورت تداوم بحران کنونی، امکان افتادن سلاح‌های اتمی آن به‌دست افراطیون مذهبی و جهادیان بین‌المللی، محتمل است. ایران در آستانه ارتقا به یک قدرت اتمی قرار دارد. ایران کشوری است با بیش از هفتاد میلیون انسان جوان با یک ناسیونالیسم منسجم و یک سیاست خارجی توسعه‌طلبانه با داشتن پایگاه‌های قوی ایدیولوژیک، از لبنان تا افغانستان. افزون بر این، خاور میانه و آسیای میانه مراکز اصلی مواد خام را برای جهان صنعتی تشکیل می‌دهند. نفت، گاز و اخیراً عناصر نادره که بیشتر در افغانستان یافت می‌شوند، همه حرص و ولع جهان قدیم صنعتی را در برابر جهان روبه رشد اقتصادی آسیا بیش از پیش تحریک می‌کنند. از این‌رو موضوع اصلی در سیاست امروز کشورهای ناتو در این منطقه و در افغانستان، نه دموکراسی است و نه هم حقوق بشر بلکه موضوع اصلی منافع

استراتژیک است. با چنین محاسبه‌ای، تمرکز بیش از حد لازم در افغانستان و پیاده کردن دموکراسی در غیاب دموکرات‌ها، از منظر کشورهای غربی، امر پرمصرف و ناممکن می‌نماید. این عوامل باعث می‌شوند تا به راه‌های به صرفه‌تر برای استقرار سلطه روی آورده شود. راه‌هایی مانند کنار آمدن با پاکستان و بالطبع با طالبان. در چنین متن استراتژیک، افغانستان یکی از جغرافیاهای استراتژیک است و نه کلیت آن.

- رویکرد عرفی، بدوی و مداراجویانه حکومت افغانستان با توسل با شیوه‌های میراث مانده از ته‌مانده‌های روابط سنتی، دورانی که حتا در افغانستان باید به تاریخ می‌پیوست و در بخش‌های زیادی از این کشور نیز چنین شده است و استفاده از یک ادبیات عاطفی عامیانه، غیرسیاسی، مشکل دیگری است بر سر راه رسیدن به صلح. با فرستادن پیام‌های پر از تضاد و تناقض و عدم تشخیص دوستان و دشمنان، عدم تفاوت‌گذاری میان تاکتیک و استراتژی و ناتوانی در شناسایی آنچه که روزمره است و آنچه که باید درازمدت باشد، همه نمادهای سرگردانی و پریشان‌اندیشی‌اند که بر قلمرو تفکر و کنش مسوولان سیاسی و سیاست‌گذاران کشور ما سیطره دارند. مخاطب قرار دادن عواطف عقب‌مانده‌ترین قشرهای اجتماعی می‌تواند بخشی از برنامه سیاست مداران پوپولیست باشد، اما به‌مشکل می‌تواند برای جنگ‌های خونین در دوران فروپاشی دولت‌ها و گسست‌های ایدیولوژیک، ولو این‌که این گسست‌ها توسط ته‌مانده‌های سنت و ارتودکسی دینی شکل گرفته باشند، راهگشا باشد. چه کسی تا حال دیده است که گفتگوهای صلح را با یک دستگاه ۷ نفری، با افرادی کم‌دانش و تجربه سیاسی اندک در برابر افرادی که کارشناسان و افراد آی‌اس‌آی در کنار آن‌ها نشسته‌اند، بتوان به جلو برد. یا در کجای دنیا دیده شده است که بتوان با توسل به گپ دادن و یا عریضه‌نویسی و تضرع، آنانی را که به‌جز از شکستن استخوان ملت‌ها و دولت‌ها هدف دیگری ندارند، وادار به صلح کرد. این فرار از تفکر نمی‌تواند به معضلات بغرنج و پیچیده جنگ و صلح پاسخی در خور ارایه کند.
- چه دولت و مردم افغانستان با «دفتر امارت اسلامی» طالبان مخالفت کنند و پرچم آن به زیر کشیده شود، گشایش دفتر سیاسی طالبان در قطر به‌گونه گریزناپذیری، نخستین گام است به‌سوی ارتقای طالبان به یک جنبش سیاسی، دارای مشروعیت بین‌المللی. نخستین مشروعیت را به این گروه پیش از آن‌که مردم افغانستان به امتیازی دست یافته باشند، نمایندگان شورای عالی صلح و نمایندگان اپوزیسیون سیاسی افغانستان در پاریس اعطا کردند. از این‌رو، به باور من:
- ایالات متحده آمریکا و انگلستان همراه شیخ‌های نفتی عربی تلاش خواهند کرد تا پاکستان را به کشور ما به نحوی بازگردانند. نفوذ پاکستان تا کجا خواهد بود، بستگی دارد به مقاومت سنجیده مردم افغانستان و استحکام و عدم فروپاشی دولت پاکستان.
- تدوین جغرافیایی سیاسی منطقه در موازات مرزهای قومی و زبانی که در این صورت یک زمین لرزه هیبتناک سیاسی، منطقه‌ای وسیعی از عراق تا پاکستان و آسیای میانه را فرا خواهد گرفت.
- حتا در صورت به تعویق افتادن چنین زمین لرزه سیاسی، حضور مجدد طالبان و طالبانیزم در زندگی سیاسی افغانستان، موجب بروز گرایش‌های وحشتناک سیاسی در افغانستان خواهد شد.

• زنان، جانبداران حقوق بشر، جامعه مدنی و گرایش‌های سیاسی اصلاح طلب، بزرگترین بازندگان این دگرگونی‌ها خواهند بود. کار، بگونه اجتناب‌ناپذیری به‌جایی خواهد کشید که از این دموکراسی بدون دموکرات‌ها، جز نام، چیز دیگری نخواهد ماند. آنان که این دموکراسی را با تانک‌ها و توپ‌های‌شان آوردند، با تانک‌ها و توپ‌های‌شان، با متخصصان و ترجمانانی که نه آن‌ها زبان ما را دانستند و نه هم ما زبان آن‌ها را، بر می‌گردانند.

• محتمل خواهد بود تا مرکزگریزی و دولت‌زدایی به یک جریان نیرومندتر از امروز ارتقا یابد. نظام دولت‌گریز، با ایجاد شبه دولت‌ها و با تکیه بر مشروعیت‌های قومی و ایجاد اقتصاد سیاسی معادن و قاچاق، تا مدت‌ها از این کشور، فقط چارچوبی بر جای خواهد گذاشت؛ چارچوبی که نیروهای مرکزگریز بتوانند در پناه آن از امتیازات و چترهای محافظتی حقوق بین‌المللی برخوردار شوند. نخستین تبارزات چنین تهدیدی همین اکنون، نه تنها در مناطقی که طالبان عمل می‌کنند بلکه در مناطق شمال و شمال غرب کشور در حالت جان گرفتن می‌باشند.

• راه‌حل، فرار و انزمام و دست به دامن این قدرت و یا آن قدرت شدن نیست. راه حل سازماندهی و تکیه بر جوانان باورمند به اصول و ارزش‌های مدنی است. سیاستمداران از غرب آمده، همراه با غرب بر خواهند گشت. غاصبان مال و ملک و عاملان تاراج در تلاش از هم فروپاشی بیشتر قانون مداری خواهند شد؛ و قانون و نظام در هجوم ایلجارهای گوناگون و سفربری‌های نژاد و خون، آسیب خواهد دید. اما چنین حالتی، سرنوشت محتوم انسان افغانستان نیست.

• و در این دورنمای تاریک، فرصتی نهفته است که اگر به خوبی مورد استفاده قرار بگیرد، فردای کشور ما طور دیگری رقم خواهد خورد. بسیج مدنی جانبداران نظام مبتنی بر قانون، بسیج مردم بیزار از جنگ و کشتار، سازمان‌دهی جوانان کشور برای دموکراسی، آزادی و عدالت بر بنیاد باورهای مدنی، تنها راه‌حل است. بسیج مدنی و سازمان‌دهی عصیان‌های مسالمت‌آمیز مدنی با گریز از باورهای قبیله سالار و تبارگرا تنها راه رقم زدن یک فردای بهتر برای این سرزمین می‌باشند